در عقلانی‌سازی سکوها عقب ماندیم

گفت‌وگوی «جوان» با دکتر رضا شجیع، تحلیلگر حوزه ورزش و سرپرست مرکز نظارت بر تیم‌های ملی کمیته ملی المپیک

از ظرفیت شگفت‌انگیز فوتبال در جهت تولید گفتمان‌های مثبت اجتماعی و تحقق آرزوهای جمعی استفاده نکردیم

■ حسن فرامرزی

هیجان جزئی جدانشدنی از سکوهای فوتبال است اما چرا این هیجان گاهی از گلوی نازل‌ترین فحاشی‌ها سر بیرون می‌آورد؟ آیا سمت‌وسو دادن به هیجان روی سکوها به گونه‌ای که اخلاق زیر سؤال نرود و خانواده‌ها از چنین فضایی برای تجربه و سرگرمی فرزندان خود استفاده کنند، امکان‌پذیر است؟ زیرساخت‌ها و اقتضائات چنین رویکردی چه می‌تواند باشد؟ تجربه دنیا در این زمینه چگونه است؟ گفت‌وگوی ما با دکتر رضا شجیع، تحلیلگر حوزه ورزش و سرپرست مرکز نظارت بر تیم‌های ملی کمیته ملی المپیک، درصدد پاسخ به این سؤالات است.

عکس: محمدرضا مهرابی

آقای دکتر! به عنوان یک تحلیلگر شما تا به حال خودتان در استادیوم‌های فوتبال حضور پیدا کرده‌اید؟

قطعاً به خاطر شرایط کاری و به روز بودن تحلیل‌هایم شرکت می‌کنم چون بدون حضور در این فضاها نمی‌توانید گفتمان غالب در ورزشگاه‌ها را درک کنید، هر چقدر هم از بیرون برای شما تعریف کنند یا فیلم و تصویر ببینید نمی‌توانید در متن ماجرا قرار بگیرید.

اگر بخواهید با چند کلمه آن جو را تسفیر حاکم بر آن استادیوم را توصیف کنید چه می‌گویید؟

دیگ جوشان. ورزشگاه، فضایی است که در آن هیجان به اوج حد می‌رسد و در لامپه به سطحی از هیجان جمعی تبدیل می‌شود، یعنی هیجانی که فرد در آن استادیوم تجربه می‌کند به تدریج در متن یک هیجان جمعی قرار می‌گیرد و منطق این هیجان جمعی، دو بعلاوه دو مساوی چهار نیست، بلکه به صورت تصاعدی یک سیزده... هم افزایی ـ ایجاد می‌کند. این طور بگویم، تجمع هیجان‌ها انرژی‌ای ایجاد می‌کند که حضور در فضای این انرژی، حال شما را خوب می‌کند. اصلاً چرا هواداران علاقه‌مند به این فضا هستند؟ به خاطر اینکه هرمون‌هایی که در آن لحظه در مغزشان ترشح می‌شود فضای سرخوشی را برای‌شان ایجاد می‌کند. انرژی استادیوم هاانرژی ویژه‌ای است. وقتی شما با یک جمعی همراهی می‌کنید با آنها هماهنگ هستید و سرودهای منسجم که می‌خوانید نوعی فضای آیینی ایجاد می‌شود. یکی از جامعه‌شناسان معتقد است، این فضا نوعی شبه مذهب است و به یکسری رفتارهای شبه مذهبی تنه می‌زند، یعنی مدل ستایش و تقویت.

در واقع یک نوع هویت‌یابی است.

بله شما در متن این هیجان هویت می‌گیرید. چند روز پیش کتابی نوشته‌ام به نام God in The Stadium با عنوان خدا در ورزشگاه. نوشته‌ام می‌گوید این استادیوم از نظر تاریخی شبیه به معابد دوران باستان است و در واقع ادامه همان معابدی است که بعدها در جنگ‌های گلادیاتوری رم باستان می‌بینید. امروز آثار مذهبی آن قابل مشاهده نیست اما همچنان حال و هوا و مدل رفتار به آن جریان تاریخی تنه می‌زند و انرژی بسیار بالایی را در آن فضا حاکم می‌کند و همچنان که شما هم گفتید، در وهله اول، آن بحث هویت است اما بحث هویت در اینجا قدری پیچیده است.

بحث ما هیجان‌های درون استادیوم‌های فوتبال ایران است که در نهایت به فحاشی‌هایی بر پرده کشیده می‌شود. اما برای درک بهتر آن باید اول این فضا را واکاوی کنیم. دقیقاً در ورزشگاه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟

اتفاقی که در ورزشگاه می‌افتد، به نظر می‌رسد مکانیسم بسیار پیچیده‌ای دارد که تبیین آن به زبان ساده سخت است اما من تلاش می‌کنم این تبیین را انجام دهم. اگر بخواهم مثال بزنم، شما دستگاه پروژکتور را که احتی کنید این دستگاه به واسطه هیجان‌ها نقطه، تصویری ایجاد می‌کند. اینجا هواداران یک نقطه است و در عین حال این نقطه، تصویری را ایجاد می‌کند که هر کس برداشت منحصربه‌فرد ولی ایدئال از آن تصویر دارد. اگر بخواهم مثال ساده‌تر بزنم فضای هواداری مثل تماشای فیلمی است که هر کس فیلم خودش را می‌بیند و در عین حال ایدئال‌ترین حالت فیلم خودش را می‌بیند.

یعنی همذات‌پنداری و بازسازی می‌کند؟

وقتی ۱۰۰ هزار نفر در ورزشگاه حضور دارند کار ۱۰۰ هزار نفر فیلمی را می‌بینند که این فیلم در حالتی ایدئال برای آن فرد بخش می‌شود. اینجا یک مکانیسم بسیار مهمی که وجود دارد، خودشیفتگی است.

فیلم هم اتفاقات بازی است.

فقط بازی نیست. اتفاقاتی که روی سکو می‌افتد بخشی از فیلم است.

یعنی تفاوت آن با سینما این است که مرتب سینما، فقط به رویه و جوهره دوختیم، اما در ورزشگاه در عین حال که رویه و هست اما سکوها هم تعیین کننده‌اند و بر نتیجه این فیلم و کنش بازیگران آن اثر خواهد گذاشت.

بله در سینما یک داستانی ساخته‌اند و برای شما پخش می‌کنند و شما با شخصیت داستان ارتباط می‌گیرید یا نمی‌گیرید. اینجا داستان متفاوت است. گاهی برخی افراد می‌گویند چرا اینقدر برای فوتبال هزینه می‌شود. این افراد به این موضوع توجه نمی‌کنند که در واقع اینجا یک هنری تولید می‌شود که خود هواداران هم بخشی از آن فضاست. مثلاً تئاتری که نمایشگر جزئی از زیبای است. خوشش جزئی از صحنه است. تئاتری است که در آن نمی‌توانید بازی را بدون کنش فعال تماشاگر تصور کنید.

انگار از آنجا که خط ممیز کم می‌شود. مثلاً ما در سینما یا تئاتر این خط ممیز را داریم که از اینجا تا اینجا پرده است یا صحنه است و از این به بعد تماشاگر.

بله.

و در سرنوشت بازی تأثیر داری.

تأثیری هم نداشته باشی فرق می‌کنی تأثیر داری. کتاب معروفی آقای اندرسون وجود دارد به نام «جماعت‌های خیالی». کتاب فوق‌العاده‌ای است. او در این کتاب می‌گوید ملت‌ها، بر بستر تصورات جمعی شکل می‌گیرند. اینجا ما هم یک تصور فردی داریم که فرد دارد می‌افتس رانگاه می‌کند از آن طرف یک کنش جمعی وجود دارد که با یک تصور ایدئال به نام پیروزی شکل گرفته و شباهت زیادی به زندگی عادی ما دارد از طرفی زمان، مهم‌ترین همذات‌پنداری این ماجراست. شما وقتی احساس می‌کنی عمرت دارد تمام می‌شود، وقتی دقیقه ۸۰ باری است مدام به ساعت نگاه می‌کنید، حالا دو گل هم که عقب باشی در حودت، مجاله و فشرده می‌شوی. شما در یک حالت عادی ممکن است زمان اهمیت چندانی برایت نداشته باشد اما برای هواداران این طور نیست. وقتی تیم شما دو گل عقب باشد و بازی هم حساس باشد دقیقه به دقیقه مثل لحظات پایان عمر است و اینجا مهم‌ترین شکل نمادین فوتبال شکل می‌گیرد.

حتی سوگ بعد از شکست هم به نوعی قابل قیاس با سوگ زندگی است، یعنی مثلاً آن بهتی که به تماشاگر دست می‌دهد، یعنی اول حتی حاضر نیست قبول کند.

من همیشه می‌گویم فوتبال دنیای متفاوتی است و موضوع این است که ما مفهوم دقیق فوتبال از نظر جایگاه نمادین آن نزد هوادار را خوب تبیین نکرده‌ایم، می‌گویم این یک بازی است. چرا اینقدر شلوغ می‌کنید. در حالی که فقط یک بازی نیست. هوادار دقیقاً و به صورت هویتی و با تمام وجودش درگیر می‌شود.

اشاره‌ای به خودشیفتگی داشتید.

مارشال مک لوهان، در ماجرای افسانه نارسیس می‌گوید نارسیس کسی بود که آدم‌های زیادی عاشق او می‌شدند و او به آنها بی‌توجهی می‌کرد و این رفتار او باعث شد که خدایان او را غریق کنند تا به این واسطه بلایی که او سر دیگران می‌آورد، سر خودش بیاید. سرانجام نارسیس روزی به آب نگاه می‌کند. تصویر خودش را می‌بیند و عاشق تصویر خودش می‌شود و در این وضعیت گرفتار می‌شود. اینجا مارشال مک لوهان می‌گوید نوکتنه بسیار عمیق در این افسانه است و عاشق خودش نیست عاشق تصویرش است، یعنی تصویری در این رابطه شکل گرفته و او عاشق آن تصویر شده است. دوم اینکه سیستم عصبی مرکزی او که می‌خواهد به او بگوید بابا این خودت هستی دیگر کار نمی‌کند. دربازه هوادار هم این اتفاق می‌افتد و سیستم عصبی مرکزی او در فضا که می‌خواهد بگوید این فقط یک بازی است و جدی نگیر کار نمی‌کند و همه چیز جدی گرفته می‌شود، یعنی بخشی از نیمکره مغز ما که مرتب به ما یادآوری می‌کند این وقتی نیست باکیوت می‌شود چون بخش دیگری از مغز می‌خواهد این قضیه را فراموش کند و وارد رویاها شود. از این زاویه کنش‌های هواداری آنقدر بعضی مواقع می‌تواند غیرمنطقی باشد که باور کردنی نیست. مثلاً سربازی پول ندارد از آن طرف در محیط یادگان حضور دارد که همه می‌دانیم چگونه است اما وارد حضور فرار می‌کند تا یک مسابقه را تماشا کند.

**گاهی طرف از سیستان‌وبلوچستان بلند می‌شود می‌آید... در سرما و گرما. اصلاً هوادار با کنشگری برگرار می‌شد شیشه‌های اتوبوس‌ها می‌شکست. از آن طرف فردای روز بازی رئیس اتوبوسرانی می‌آمد و گزارش می‌داد وی گفت مثلاً ۳میلیارد و ۲۰۰ هزار تومان به اتوبوس‌های تهران آسیب وارد شده است. یک دهه گذشت و دیگر کسی شیشه اتوبوس نشکست اما این باز صندلی ورزشگاه می‌شکستند. فردای آن روز ما مدیر استادیوم آزادی‌ما هم دو میلیون تومان به ورزشگاه آزادی آسیب و ضرر وارد شده است با همین بحث نارنجک‌ها یا سنگ برپایی‌های داخل زمین در دو دهه گذشته دو، سه اتفاق افتاد. یکی اینکه شکستن شیشه و صندلی برای هواداران دیگر کنش معناداری نیست. دوم اینکه روش‌های کنترلی و نظارتی ورزشگاه‌ها به گونه‌ای شده که دیگر نارنجک کمتری وارد ورزشگاه‌ها می‌شود یا خبری از درگیری و آشوب‌هایی که هواداران بعد از بازی ایجاد می‌کردند نیست. اینه این راهم بگویم این اتفاقات در فوتبال ما قابل مقایسه با فوتبال انگلستان، اسپانیا و آلمان نیست. آنجا در گیری‌های عجیب هواداران بعد از مسابقه به خارج از استادیوم کشیده و تبدیل به آشوب‌های خیابانی می‌شد. ما هیچوقت به آن سطح از آشوب در ورزشگاه‌ها نرسیدیم و اگر هم مقایسه کنیم این اتفاق هیچ وقت نیفتاده است.

ولی به هر حال در همین انگلیس که مثال زدید آنها به سطحی رسیده‌اند که الان تماشاگر درست در لبه زمین بازی نشسته و آنقدر به مستطیل سبز نزدیک است که به قول معروف نفس بازیکن‌ها را هم حس می‌کند.

این جزو سؤال‌هایی است که ما رابه اشتباه می‌اندازد. گاهی ما تصور می‌کنیم فرهنگ هواداری آنجابه قدری بالا رفته که آنها مربوط به این نقطه رسیده‌اند. واقعاً این طور نیست و باز نشانه این است که ما به یک شکلی عمیق این رویداد را بررسی نکرده‌ایم. الان موضوعی که در ورزشگاه‌های ما هم آزار دهنده است و هم طی یک روند تاریخی ۶۰-۷۰ ساله جلو آمده بحث خشونت‌های کلامی است که متأسفانه حل نشده است.

چرا؟

موضوع برون‌ریزی امیال یکی از اتفاقاتی است که در فوتبال روی می‌دهد. شما در فوتبال احساس آزادی می‌کنید و چارچوب‌ها کنار گذاشته می‌شود. بنابراین در آنجا رخت‌در می‌تواند اراز وجود کنید از طرفی وقتی شکل گیری ناسزا را در فرایند هواداری نگاه می‌کنید، می‌بینید یک امر مقدس در کنار یک امر نامقدس کنار هم قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در فرهنگ ایرانی، پدر که امری مقدس است در کنار حیوانی به نام سگ قرار می‌گیرد که در تاریخ ایران، نماد نجاست و ناپاکی بود؛ اینها در مجاورت هم فحش را تولید می‌کند. در واقع طرف فعالانه‌اش و بعضاً رفتارهای غیر منطقی‌اش می‌تواند تعریف شود.

به نظرم ما دو نوع تحلیل در این باره می‌توانیم داشته باشیم. تحلیل سرد، تحلیلی از بالا به پایین. تحلیلی که در آن سعی نمی‌شود وارد دنیای ذهن و چشم از فرد شویم و در نتیجه حکمی در این باره صادر می‌کنیم و تحلیل گرم که ما متوجه از دنیای ذهنی و مناسبات و قواعدش هستیم، دست کم به بخشی از آن فضا ورود کرده‌ایم.

ماجرا این است که ما وقتی خودمان هیچ درگیری هویتی با فوتبال و شرایط هواداری نداشته باشیم طبیعی است که تحلیل‌های سرد را می‌بسندیم. مثلاً نظر به کنترل ورزشگاه و تخلیه هیجانی از دل رویکردهای سرد برخاسته است. این نظریه می‌گوید اجازه بدهیم انرژی‌شان را خالی کنند همین تفکر ۳۰-۴۰ سال است باعث شده ما به رفاه هوادار در ورزشگاه‌ها فکر نکنیم و این صف طولانی دستشویی در ورزشگاه‌ها ناشی از همین تفکر است که آقا چه کار دارید؟ این افراد آمده‌اند که انرژی‌شان را تخلیه کنند.

اگر برای ما مهم باشد تماشاگری که وارد استادیوم شده چقدر در ترافیک گرفتار شده است، آیا ما حمل‌ونقل عمومی مناسبی در اختیار او قرار داده‌ایم که با رحمت کمتری وارد ورزشگاه شود که داستان متفاوت می‌شود.

مفهومی به نام عقلی‌سازی در ورزشگاه وجود دارد که به این موضوع می‌پردازد و فضای مفصلی می‌طلبد که در لامپه سعی می‌کنم در حد امکان به آن بپردازم اما قبل از آن اجازه بدهید بحث هویت را کمی بسط بدهم. آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، این است که فرد، خود را با مشارکت در فضای هواداری بازیابی می‌کند. خود را بازشناسی و بازمعنا می‌کند، یعنی می‌گوید من هستم. در واقع هواداری با هستی او پیوند خورده است. برای من و شما که در گیر این چرخه و ماجرا نیستیم سؤال است که مگر می‌شود؟ بله می‌شود. شخص به شدت درگیر این فرایند است، مثل رانندگی که آنقدر گرم و مشغول این تصویر زیبا از خودش است که سیستم مرکزی عصبی او عملاً کاری از پیش نمی‌تواند ببرد که تصویری که می‌بینی تصویر ایدئال خودت است. در هواداری آنچه اتفاق می‌افتد این است که تصویر ایده‌آلی از فرد ایجاد می‌کند و آنقدر این تصویر زیباست که فرد عاشق این تصویر می‌شود و این فرد نمی‌تواند از این درگیری بیرون بیاید و خود می‌گوید اگر من هواداری نکنم انسان نیستم. من یاده است سر ماجرایی کسی می‌گفت من می‌خواستم بروم ورزشگاه و تیم مورد علاقه‌ام را تشویق کنم یک جایی به بچه‌ها گفتم من نمی‌رسم که بیایم. بچه‌ها برگشتند گفتند تو انسان نیستی اصلاً تو چرا زنده‌ای؟

جدی گفته بودند؟

کاملاً جدی. به آن فرد گفته بودند اصلاً تو برای ما زنده نیستی و تو اصلاً هوادار نیستی و ما از تو متنفریم. بعد هر چقدر هم که فرد می‌گوید بچه من مریض است. در آن جو و در آن فضا شنیده نمی‌شود. می‌خواهم بگویم در این گفتمان آنچه می‌شنویم برای ما که در آن فضا قرار نداریم قابل درک نیست یا خنده‌دار است اما آنچه اتفاق می‌افتد واقعی است. یعنی آن لحظه واقعاً آن فرد فکر می‌کند فرد مقابل جایگاه انسانی خود را از دست داده است.

چون اولویت او چیز دیگری است.

بله دقیقاً؛ در تحلیل گرم ما به این چشم‌انداز توجه می‌کنیم که هواداری بخشی از زندگی انسان‌ها و حتی محور و هدایت کننده زندگی آنهاست. ما در بحث هویت می‌گوییم سلسله مراتب هویتی، شما پدری، برادری، شخصی هستی، هویت مذهبی داری، هویت عاطفی داری، هویت دوستی داری، هویت تحصیلی داری، هویت شغلی داری. اما در مفهوم سلسله مراتب هویتی یکی از این هویت‌ها در آن بالا یا نقطه تاب نشسته است. آن هویت غالب، هویتی است که شما اگر بخواهید از این هویت‌ها انتخاب کنید، آن را انتخاب می‌کنید. مثلاً به شما می‌گویند الان باید بروی مصاحبه‌ای انجام دهی، بعد به شما می‌گویند فرزندت مریض است اما این هویت خانوادگی شما بالاتر است. می‌گویی من این مصاحبه را نمی‌روم، حقوقم را کم کنید. ولی ما نمونه‌ای داشته‌ایم که به مجری تلویزیون قبل از اجرا گفته‌اند مادرت فوت کرده اما این هویت شغلی او بالاتر از هویت خانوادگی‌اش بوده برنامه را اجرا کرد و برنامه که تمام شده و کات داده‌اند تازه مجری شروع کرده به گریه کردن و به یاد آوردن اینکه چه اتفاقی برایش افتاده است. چیزی که تصور آن شاید برای من و شما خیلی سخت باشد اما ببینید که هویت یا آدم این کار را می‌کند. حالا در هویت هواداری هویتی که در نقطه تاب یا بالا نشسته هوادار است، بنابراین طبیعی است که هوادار درس را کنار می‌گذارد، شغل را کنار می‌گذارد، خانواده را کنار می‌گذارد. مثلاً می‌بینید هوادار به عنوان یک دانشجو یا دانش‌آموز در آن ساعت کلاس دارد اما کلاس راه را نکشی کنار می‌گذارد. چرا؟ چون Positive Activity یا تأثیرگذاری مثبت از این فضا می‌گیرد.

این نگاه سرد اجازه نمی‌دهد ما رویداد‌ها را در قواره واقعی‌تر آنها ببینیم و به تبع آن تصمیم درستی درباره آن بگیریم. مثلاً در خبرها می‌خواندم آقای تاج به عنوان رئیس فوتبال گفته‌اند لیدرها بیایند و ورزشگاه‌ها را جمع کنند و به نوعی فضا و جو را مدیریت کنند. ما می‌خواهیم بیاییم این ماجرا مثلاً جو ملتهب و شعارهای ناموسی که در ورزشگاه‌ها داده می‌شود مقابله کنیم و اخلاق به سکوها برگردد اما این اتفاق نمی‌افتد و اقداماتی این چنین به نظر می‌رسد که بیشتر نمایشی است.

خیلی جالب است یک زمانی، یکسری مشاغل کاذب داشتیم که به اقتصای نوع زندگی، ابزارها و فناوری‌های آن روز شکل گرفته بود. مثلاً اگر پادتان باشد در اتوبوس‌های قدیمی فردی در اتوبوس نشسته بود کنار راننده که بلیت‌ها را جمع می‌کرد. یعنی این مدل کار کردن باعث شده بود شغل کاذبی شکل بگیرد. حالا در این مدل هویتی هم که ما در ورزشگاه‌های خود درست کرده‌ایم لیدری هم برای ما به قدری مهم است که ما می‌آییم لیدرها را جمع می‌کنیم که بیایند پول بگیرد و هواداران را جمع کن. اما بعد از مدتی کلیدر به این نتیجه می‌رسد چقدر کار خوبی است من بیایم یک شرکت تأسیس کنم بعد از مدتی می‌گوید من کلاس دوره آموزش هواداری بزنم، بعد از مدتی می‌گوید سود هواداری تولید کنم. اصلاً کار تولید محتوا در این باره را نه کنیم. می‌خواهم بگویم ما بدیدهای به نام هواداری را که خودجوش بوده و در آن یکی از میان هواداران که صدای بهتر یا هیکل و سبیل بهتر تری داشته لیدر می‌شده به جایی می‌بریم که حالا فدراسیون به یک پدیده خودجوش هویت می‌دهد و بعد از مدتی ممکن است انجمن لیدرها هم شکل بگیرد. در واقع مدل مدیریت ما چنین هویت‌های کاذبی تولید می‌کند.

شما بدانش باشد چند دهه پیش زمانی که بازی‌های مهم فوتبال در آقای اندرسون وجود دارد به نام «جماعت‌های خیالی». کتاب فوق‌العاده‌ای است. او در این کتاب می‌گوید ملت‌ها، بر بستر تصورات جمعی شکل می‌گیرند. اینجا ما هم یک تصور فردی داریم که فرد دارد می‌افتس رانگاه می‌کند از آن طرف یک کنش جمعی وجود دارد که با یک تصور ایدئال به نام پیروزی شکل گرفته و شباهت زیادی به زندگی عادی ما دارد از طرفی زمان، مهم‌ترین همذات‌پندارِی این ماجراست. شما وقتی احساس می‌کنی عمرت دارد تمام می‌شود، وقتی دقیقه ۸۰ باری است مدام به ساعت نگاه می‌کنید، حالا دو گل هم که عقب باشی در حودت، مجاله و فشرده می‌شوی. شما در یک حالت عادی ممکن است زمان اهمیت چندانی برایت نداشته باشد اما برای هواداران این طور نیست. وقتی تیم شما دو گل عقب باشد و بازی هم حساس باشد دقیقه به دقیقه مثل لحظات پایان عمر است و اینجا مهم‌ترین شکل نمادین فوتبال شکل می‌گیرد.

حتی سوگ بعد از شکست هم به نوعی قابل قیاس با سوگ زندگی است، یعنی مثلاً آن بهتی که به تماشاگر دست می‌دهد، یعنی اول حتی حاضر نیست قبول کند.

من همیشه می‌گویم فوتبال دنیای متفاوتی است و موضوع این است که ما مفهوم دقیق فوتبال از نظر جایگاه نمادین آن نزد هوادار را خوب تبیین نکرده‌ایم، می‌گویم این یک بازی است. چرا اینقدر شلوغ می‌کنید. در حالی که فقط یک بازی نیست. هوادار دقیقاً و به صورت هویتی و با تمام وجودش درگیر می‌شود.

اشاره‌ای به خودشیفتگی داشتید.

مارشال مک لوهان، در ماجرای افسانه نارسیس می‌گوید نارسیس کسی بود که آدم‌های زیادی عاشق او می‌شدند و او به آنها بی‌توجهی می‌کرد و این رفتار او باعث شد که خدایان او را غریق کنند تا به این واسطه بلایی که او سر دیگران می‌آورد، سر خودش بیاید. سرانجام نارسیس روزی به آب نگاه می‌کند. تصویر خودش را می‌بیند و عاشق تصویر خودش می‌شود و در این وضعیت گرفتار می‌شود. اینجا مارشال مک لوهان می‌گوید نوکتنه بسیار عمیق در این افسانه است اینکه عاشق تصویر خودش نیست. یعنی تصویری در این رابطه شکل گرفته و او عاشق آن تصویر شده است. دوم اینکه سیستم عصبی مرکزی او که می‌خواهد به او بگوید بابا این خودت هستی دیگر کار نمی‌کند. درباره هوادار هم این اتفاق می‌افتد و سیستم عصبی مرکزی او در فضا که می‌خواهد بگوید این فقط یک بازی است و جدی نگیر کار نمی‌کند و همه چیز جدی گرفته می‌شود، یعنی بخشی از نیمکره مغز ما که مرتب به ما یادآوری می‌کند این وقتی نیست باکیوت می‌شود چون بخش دیگری از مغز می‌خواهد این قضیه را فراموش کند و وارد رویاها شود. از این زاویه کنش‌های هواداری آنقدر بعضی مواقع می‌تواند غیرمنطقی باشد که باور کردنی نیست. مثلاً سربازی پول ندارد از آن طرف در محیط یادگان حضور دارد که همه می‌دانیم چگونه است اما وارد حضور فرار می‌کند تا یک مسابقه را تماشا کند.

گاهی طرف از سیستان‌وبلوچستان بلند می‌شود می‌آید... در سرما و گرما. اصلاً هوادار با کنشگری برگرار می‌شد شیشه‌های اتوبوس‌ها می‌شکست. از آن طرف فردای روز بازی رئیس اتوبوسرانی می‌آمد و گزارش می‌داد وی گفت مثلاً ۳میلیارد و ۲۰۰ هزار تومان به اتوبوس‌های تهران آسیب وارد شده است. یک دهه گذشت و دیگر کسی شیشه اتوبوس نشکست اما این باز صندلی ورزشگاه می‌شکستند. فردای آن روز ما مدیر استادیوم آزادی‌ما هم دو میلیون تومان به ورزشگاه آزادی آسیب و ضرر وارد شده است با همین بحث نارنجک‌ها یا سنگ برپایی‌های داخل زمین در دو دهه گذشته دو، سه اتفاق افتاد. یکی اینکه شکستن شیشه و صندلی برای هواداران دیگر کنش معناداری نیست. دوم اینکه روش‌های کنترلی و نظارتی ورزشگاه‌ها به گونه‌ای شده که دیگر نارنجک کمتری وارد ورزشگاه‌ها می‌شود یا خبری از درگیری و آشوب‌هایی که هواداران بعد از بازی ایجاد می‌کردند نیست. اینه این راهم بگویم این اتفاقات در فوتبال ما قابل مقایسه با فوتبال انگلستان، اسپانیا و آلمان نیست. آنجا در گیری‌های عجیب هواداران بعد از مسابقه به خارج از استادیوم کشیده و تبدیل به آشوب‌های خیابانی می‌شد. ما هیچوقت به آن سطح از آشوب در ورزشگاه‌ها نرسیدیم و اگر هم مقایسه کنیم این اتفاق هیچ وقت نیفتاده است.

ولی به هر حال در همین انگلیس که مثال زدید آنها به سطحی رسیده‌اند که الان تماشاگر درست در لبه زمین بازی نشسته و آنقدر به مستطیل سبز نزدیک است که به قول معروف نفس بازیکن‌ها را هم حس می‌کند.

این جزو سؤال‌هایی است که ما را به اشتباه می‌اندازد. گاهی ما تصور می‌کنیم فرهنگ هواداری آنجابه قدری بالا رفته که آنها مربوط به این نقطه رسیده‌اند. واقعاً این طور نیست و باز نشانه این است که ما به یک شکلی عمیق این رویداد را بررسی نکرده‌ایم. الان موضوعی که در ورزشگاه‌های ما هم آزار دهنده است و هم طی یک روند تاریخی ۶۰-۷۰ ساله جلو آمده بحث خشونت‌های کلامی است که متأسفانه حل نشده است.

چرا؟

موضوع برون‌ریزی امیال یکی از اتفاقاتی است که در فوتبال روی می‌دهد. شما در فوتبال احساس آزادی می‌کنید و چارچوب‌ها کنار گذاشته می‌شود. بنابراین در آنجا رخت‌در می‌تواند اراز وجود کنید. از طرفی وقتی شکل گیری ناسزا را در فرایند هواداری نگاه می‌کنید، می‌بینید یک امر مقدس در کنار یک امر نامقدس کنار هم قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در فرهنگ ایرانی، پدر که امری مقدس است در کنار حیوانی به نام سگ قرار می‌گیرد که در تاریخ ایران، نماد نجاست و ناپاکی بود؛ اینها در مجاورت هم فحش را تولید می‌کند. در واقع طرف فعالانه‌اش و بعضاً رفتارهای غیر منطقی‌اش می‌تواند تعریف شود.

به نظرم ما دو نوع تحلیل در این باره می‌توانیم داشته باشیم. تحلیل سرد، تحلیلی از بالا به پایین. تحلیلی که در آن سعی نمی‌شود وارد دنیای ذهن و چشم از فرد شویم و در نتیجه حکمی در این باره صادر می‌کنیم و تحلیل گرم که ما متوجه از دنیای ذهنی و مناسبات و قواعدش هستیم، دست کم به بخشی از آن فضا ورود کرده‌ایم.

ماجرا این است که ما وقتی خودمان هیچ درگیری هویتی با فوتبال و شرایط هواداری نداشته باشیم طبیعی است که تحلیل‌های سرد را می‌بسندیم. مثلاً نظر به کنترل ورزشگاه و تخلیه هیجانی از دل رویکردهای سرد برخاسته است. این نظریه می‌گوید اجازه بدهیم انرژی‌شان را خالی کنند همین تفکر ۳۰-۴۰ سال است باعث شده ما به رفاه هوادار در ورزشگاه‌ها فکر نکنیم و این صف طولانی دستشویی در ورزشگاه‌ها ناشی از همین تفکر است که آقا چه کار دارید؟ این افراد آمده‌اند که انرژی‌شان را تخلیه کنند.

اگر برای ما مهم باشد تماشاگری که وارد استادیوم شده چقدر در ترافیک گرفتار شده است، آیا ما حمل‌ونقل عمومی مناسبی در اختیار او قرار داده‌ایم که با رحمت کمتری وارد ورزشگاه شود که داستان متفاوت می‌شود.

مفهومی به نام عقلی‌سازی در ورزشگاه وجود دارد که به این موضوع می‌پردازد و فضای مفصلی می‌طلبد که در لامپه سعی می‌کنم در حد امکان به آن بپردازم اما قبل از آن اجازه بدهید بحث هویت را کمی بسط بدهم. آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، این است که فرد، خود را با مشارکت در فضای هواداری بازیابی می‌کند. خود را بازشناسی و بازمعنا می‌کند، یعنی می‌گوید من هستم. در واقع هواداری با هستی او پیوند خورده است. برای من و شما که در گیر این چرخه و ماجرا نیستیم سؤال است که مگر می‌شود؟ بله می‌شود. شخص به شدت درگیر این فرایند است، مثل رانندگی که آنقدر گرم و مشغول این تصویر زیبا از خودش است که سیستم مرکزی عصبی او عملاً کاری از پیش نمی‌تواند ببرد که تصویری که می‌بینی تصویر ایدئال خودت است. در هواداری آنچه اتفاق می‌افتد این است که تصویر ایده‌آلی از فرد ایجاد می‌کند و آنقدر این تصویر زیباست که فرد عاشق این تصویر می‌شود و این فرد نمی‌تواند از این درگیری بیرون بیاید و خود می‌گوید اگر من هواداری نکنم انسان نیستم. من یاده است سر ماجرایی کسی می‌گفت من می‌خواستم بروم ورزشگاه و تیم مورد علاقه‌ام را تشویق کنم یک جایی به بچه‌ها گفتم من نمی‌رسم که بیایم. بچه‌ها برگشتند گفتند تو انسان نیستی اصلاً تو چرا زنده‌ای؟

جدی گفته بودند؟

کاملاً جدی. به آن فرد گفته بودند اصلاً تو برای ما زنده نیستی و تو اصلاً هوادار نیستی و ما از تو متنفریم. بعد هر چقدر هم که فرد می‌گوید بچه من مریض است. در آن جو و در آن فضا شنیده نمی‌شود. می‌خواهم بگویم در این گفتمان آنچه می‌شنویم برای ما که در آن فضا قرار نداریم قابل درک نیست یا خنده‌دار است اما آنچه اتفاق می‌افتد واقعی است. یعنی آن لحظه واقعاً آن فرد فکر می‌کند فرد مقابل جایگاه انسانی خود را از دست داده است.

چون اولویت او چیز دیگری است.

بله دقیقاً؛ در تحلیل گرم ما به این چشم‌انداز توجه می‌کنیم که هواداری بخشی از زندگی انسان‌ها و حتی محور و هدایت کننده زندگی آنهاست. ما در بحث هویت می‌گوییم سلسله مراتب هویتی، شما پدری، برادری، شخصی هستی، هویت مذهبی داری، هویت عاطفی داری، هویت دوستی داری، هویت تحصیلی داری، هویت شغلی داری. اما در مفهوم سلسله مراتب هویتی یکی از این هویت‌ها در آن بالا یا نقطه تاب نشسته است. آن هویت غالب، هویتی است که شما اگر بخواهید از این هویت‌ها انتخاب کنید، آن را انتخاب می‌کنید. مثلاً به شما می‌گویند الان باید بروی مصاحبه‌ای انجام دهی، بعد به شما می‌گویند فرزندت مریض است اما این هویت خانوادگی شما بالاتر است. می‌گویی من این مصاحبه را نمی‌روم، حقوقم را کم کنید. ولی ما نمونه‌ای داشته‌ایم که به مجری تلویزیون قبل از اجرا گفته‌اند مادرت فوت کرده اما این هویت شغلی او بالاتر از هویت خانوادگی‌اش بوده برنامه را اجرا کرد و برنامه که تمام شده و کات داده‌اند تازه مجری شروع کرده به گریه کردن و به یاد آوردن اینکه چه اتفاقی برایش افتاده است. چیزی که تصور آن شاید برای من و شما خیلی سخت باشد اما ببینید که هویت یا آدم این کار را می‌کند. حالا در هویت هواداری هویتی که در نقطه تاب یا بالا نشسته هوادار است، بنابراین طبیعی است که هوادار درس را کنار می‌گذارد، شغل را کنار می‌گذارد، خانواده را کنار می‌گذارد. مثلاً می‌بینید هوادار به عنوان یک دانشجو یا دانش‌آموز در آن ساعت کلاس دارد اما کلاس راه را نکشی کنار می‌گذارد. چرا؟ چون Positive Activity یا تأثیرگذاری مثبت از این فضا می‌گیرد.

این نگاه سرد اجازه نمی‌دهد ما رویداد‌ها را در قواره واقعی‌تر آنها ببینیم و به تبع آن تصمیم درستی درباره آن بگیریم. مثلاً در خبرها می‌خواندم آقای تاج به عنوان رئیس فوتبال گفته‌اند لیدرها بیایند و ورزشگاه‌ها را جمع کنند و به نوعی فضا و جو را مدیریت کنند. ما می‌خواهیم بیاییم این ماجرا مثلاً جو ملتهب و شعارهای ناموسی که در ورزشگاه‌ها داده می‌شود مقابله کنیم و اخلاق به سکوها برگردد اما این اتفاق نمی‌افتد و اقداماتی این چنین به نظر می‌رسد که بیشتر نمایشی است.

خیلی جالب است یک زمانی، یکسری مشاغل کاذب داشتیم که به اقتضای نوع زندگی، ابزارها و فناوری‌های آن روز شکل گرفته بود. مثلاً اگر پادتان باشد در اتوبوس‌های قدیمی فردی در اتوبوس نشسته بود کنار راننده که بلیت‌ها را جمع می‌کرد. یعنی این مدل کار کردن باعث شده بود شغل کاذبی شکل بگیرد. حالا در این مدل هویتی هم که ما در ورزشگاه‌های خود درست کرده‌ایم لیدری هم برای ما به قدری مهم است که ما می‌آییم لیدرها را جمع می‌کنیم که بیایند پول بگیرد و هواداران را جمع کن. اما بعد از مدتی کلیدر به این نتیجه می‌رسد چقدر کار خوبی است من بیایم یک شرکت تأسیس کنم بعد از مدتی می‌گوید من کلاس دوره آموزش هواداری بزنم، بعد از مدتی می‌گوید سود هواداری تولید کنم. اصلاً کار تولید محتوا در این باره را نه کنیم. می‌خواهم بگویم ما بدیدهای به نام هواداری را که خودجوش بوده و در آن یکی از میان هواداران که صدای بهتر یا هیکل و سبیل بهتر تری داشته لیدر می‌شده به جایی می‌بریم که حالا فدراسیون به